Atatürk Üniversitesi Edebiyat Fakültesi
Sosyal Bilimler Dergisi *Journal of Social Sciences*
Sayı/*Number* **57**, **Aralık**/*December* **2016, 93-112**

Gönderim Tarihi: 09.09.2016 **Kabul Tarihi: 03.10.2016**

بررسی فن داستان نویسی درقرآن کریم از دیدگاه سید قطب و محمود بستانی

SEYYİD KOTB VE MAHMUT BOSTANİ'NİN AÇISINDAN KUR'AN- I KERİM'DE HİKÂYE İNCELEMESİ

Analysis of Stories in Quran with Seyed Quitb and Bestany's Point of View From The Aspect of Story Writing

Saber EMAMİ*

Beşîr SELİMÎ**

Öz

Kur'an-ı Kerim'in inceleme alanlarından biri de çeşitli açılardan incelenmiş olan hikâyeleridir. Bunlar: 1-Acaba bu hikâyeler gerçek ya da mecaz mıdır? Bu konuda Halefullah'ın sözleri çağdaş zamanda birçok tartışma yaratmıştır. Bu nedenle bu makalede Halefullah'ın sözlerine yer verilmemiştir. 2- Kur'an-ı Kerimdeki hikâyelerin amacı nedir? 3- Kur'an-ı Kerimdeki hikâyelerin türleri nelerdir? 4- Kur'an-ı Kerimdeki hikâyelerin konuları nelerdir? 5- Kur'an-ı Kerimdeki hikâyelerin beşeri hikâyelerden farkı nelerdir? 6- Kur'an-ı Kerimdeki hikâyelerin üslubu nasıldır? Son madde bu makalenin temel tartışmasıdır ve konuda Seyyid KOTB ve Mahmut BOSTANİ önemli sözler söylemişlerdir. Bu makalede; hayal etme, betimleme, kişileştirme, teşbih, tasvir etme, vasfetme, monolog ve diyalog, sahne canlandırması, geçmişe dönüş vs. tartışılacak konulardır.

Anahtar Kelimeler: Hikâye, Dram, Diyalog.

Abstract

The authors of this article have analysed the Quran`s stories from the point of view of contemporary fiction telling techniques. In this analysis, through an emphasis on literary style, comments of two great philosophers of Islam world, Seyed Qutb and Bestani, have been reviewed and studied. In this article, there are questions like what is story? What is narration? The components like imagination, incarnation, personification, dialogue and monologue are explained, and then their presence in two aforementioned thinkers are surveyed. Writers of this article are seeking to analyse up to date artistic and literary debates of Quran according to these great Quranic thinkers and offer a new approach for perception of Quran's stories.

Keywords: Story, Drama, Dialogue.

* Doç. Dr., Tahran Üniversitesi Güzel Sanatlar Fakültesi, saber_alef@yahoo.com
** Dr., Kûm Kur'ân ve Hâdis Üniversitesi, Kur'ân İlimleri Bölümü, theologypnu@yahoo.com.

مقدمه

با توجه به اینکه قرآن کریم معجزه ی جاوید خداوند متعال است و شیوه ی اعجاز آن دارای جنبه های گوناگون می‌باشد، یکی از این جنبه ها اعجاز بیانی قرآن است. در اعجاز بیانی نیز مسائل مختلفی مطرح است و با توجه به علوم و هنر های جدیدی چون: سینما، تئاتر و قصه نویسی، می توان نحوه پرداخت خداوند متعال به قصّه را نیز به آن افزود. به راستی چه ویژگی‌هایی در فنّ بیان و پرداخت به قصّه درقرآن وجود دارد که آنرا برجسته می سازد؟ چگونه می‌توان با بیان امروزین به دانشجویان رشته‌های ادبیات داستانی، زبان‌شناسی و بطورکلی جامعه هنری در این خصوص پاسخ گفت؟ برخی از اشکالات کارهای سید قطب و بستانی به عنوان برجسته ترین شخصیت های قرآنی هنری معاصر، دراین مورد چیست؟ گونه‌های بارز و جالب قصّه‌های قرآن چیست؟

در پاسخ باید گفت بـه طور کلی پژوهش در باب اعجـاز بیانی قرآن کـریم و جـنبه‌های زیبایی‌شناختی آن از قرن دوم توسط مسلمانان آغاز شده که عمدتاً به مجازها و استعارات توجه شده است. آثاری چون مجازالقرآن از ابوعبید معمربن المثنی التمیمی البصری، کتابهای معانی القرآن از فراء (متوفی 207 ه.ق) اخفش (متوفی 215 ه.ق) نحاس (متوفی 338 ه.ق)، دلائل الاعجاز فی القرآن از عبدالقاهرجرجانی(متوفی 471 ه .ق) و... نمونه‌هایی از این کاوش هاهستند. اما به رغم این تلاش‌ها اندیشمندان معاصر جهان اسلام کوشیده‌اند تا از زوایای جدید و نظریات جدید مطرح شده در حوزه زبان‌شناسی و زبان قصه نیز به این موضوع نگاه کنند. مباحثی چون: تصویرسازی، عناصر داستانی و قصّـه‌پردازی، تصویرآفرینی، درام، ملودرام و... از این دست می‌باشند. در خصوص چگونگی های قصّه به ظاهر در گذشته چندان توجهی به موضوع نشده و کوشش‌های صورت گرفته بیشتر در عصر حاضر بوده است.

مفهوم لغوی قصّه و اشاره‌ای گذرا به وجوه قرآنی آن:

قِصّه بر وزن فعله در معنای مفعول یعنی مقصوص، مانند: کِسره به معنی مکسور مصدر نوعی از ماده‌ی قصّ الشیء یقصّه قصاً و قصصاً یعنی آن چیز را پیگیری کرد، آن را

باز گفت، آن را چید و برید آمده است. خود واژه‌ی قصه به معنای خبر، حدیث، بخشی از کلام، آنچه نوشته شود و خبری که بعضی پشت سر بعضی باشد از اخبار گذشتگان(قرشی،1371، ج 6، ص12) و در دوران معاصر به معنی: داستان، حال، کار، سخن و رمان است. اما واژه‌ی قصص، اسم است ولی در موضع مصدر قرار داده شده‌است. درقرآن کریم لفظ قصّه، استعمال نشده ولی کلماتی چون: نبأ، حدیث، مثل و... گاهی به معنا و مفهوم قصص بکار رفته است مانند: و **هل اتاک حدیث موسی** (طه/ 9) که منظور سخن گفتن موسی نیست؛ بلکه داستان وآنچه بروی گذشته است، مدنظرمی باشد. لفظ قصص، هفت بار و صورت فعلی آن قصّ در مجموع 20 بار درقرآن متعال آمده است. (پرویني، 1379، ص 91-88)

مفهوم اصطلاحی قصّه در دوران معاصر و درقرآن کریم:

در مفهوم ادبیاتی ، معمولاً به آثاری که در آن‌ها تأکید بر حوادث خارق‌العاده بیشتر از تحوّل و تکوین آدم‌ها و شخصیت‌هاست، قصّه می‌گویند و محور ماجرا بر حوادث خلق‌الساعة است ،بی‌آنکه این حوادث در گسترش و رشد قهرمان‌ها و آدم‌های قصّه نقشی داشته باشند. شخصیت‌ها و قهرمان‌ها کم‌تر دگرگونی می‌یابند و بیشتر دستخوش حوادث و ماجراهای گوناگونند. قصّه‌ها اغلب پایان خوش دارند و در آن‌ها خوبی‌ها بر بدی‌ها پیروز می‌شوند. زبان قصّه‌ها اغلب محاوره‌ای است.

امّا در دوران معاصر منظور از قصّه، همه ی آثار خلاقه‌ای است که پیش از مشروطیت با عنوان‌های: حکایت، افسانه، سرگذشت، اسطوره و... در متن‌های ادبی گذشته آمده است. در نتیجه در قصّه سه ویژگی اصلی وجود دارد: خلق عادت، پیرنگ ضعیف و کلی-گرایی. (جمال میرصادقی، 1390، ص 22 با تلخیص) اما هنر بشری با هنر احسن‌القصص-گوی قرآنی تفاوت زیادی دارد و استفاده از معیارهای بشری در فهم قرآن تنها در جهت سود جستن از دریای بیکران هنر اعجاز بیانی قرآن است. قرآن، بی‌شک کتاب قصّه نیست؛ بلکه کتاب هدایت است و داستان و قصّه نیز در خدمت این هدف متعالی قرار دارد.

بافت اصلی قصص قرآن از سه عنصر: شخصیت، حادثه و عنصر اندیشه، تشکیل شده و از عناصر دیگر داستانی به شیوه‌ای هنرمندانه سود جسته که در ادامه این جستار به آن‌ها اشاره خواهد شد. (خلیل پروینی، صص 96- 91) و تفاوت اساسی قصص قرآن کریم با داستان های بشری دراین است که لزوماً تمامی قصص قرآن کریم در واقعیت خارج اتفاق افتاده است و خالی از عنصر خیال ذهن نویسنده می باشد.

برخی ویژگی‌های قصص قرآن (تخیل، تشخیص، تجسیم، تصویرسازی، شخصیت-پردازی، گفت‌وگو، تصویر سازی) از منظر سید قطب و دکترمحمود بستانی

پس از بیان نکات فوق بایسته است تا به بررسی نظرات دوتن از برجستگان این فن(سیدقطب ودکترمحمودبستانی) درخلال آیات کریمه قرآن بپردازیم.

درخصوص بررسی دیدگاه هنری سید قطب و دکتر بستانی چندین مقاله تاکون نگاشته شده که مهم ترین آنها عبارت اند از: چشم اندازهای زیبایی داستانی درقرآن کریم؛ از استاد الخطاوی با یک ترجمه نه چندان قوی از زعفرانی که طی آن نگارنده کوشیده تا ازخلال سوره های کهف، داستان حضرت موسی ، بلقیس وسلیمان وحضرت یوسف به زیبایی شناسی قرآن بپردازد ولی درعمل نه زیبایی شناسی تعریف شده و نه براساس اصول زیبایی شناسی به این منظر نگاه شده . بطور مثال در رسم شخصیت در داستان حضرت موسی (ع) سوال اصلی این است که آیا موسی عصبی مزاج است؟!!! ویا درداستان بلقیس و سلیمان (ع) تنها نقل قول بدون نتیجه گیری وکلی گویی در پایان مقاله آشکار است. (الخطاوی ، الشتاء 1427 العدد 44)

ویا درمقاله: نگرش ساختاری به سوره های قرآن؛ نگارنده ،دربخشی کوتاه تنها به روش ساختاری دکتر بستانی و اراده فضای کلی *التفسیرالبنائی* اکتفا می گردد.(عباسی ، 1383، شماره 78-9) و یا دریک مصاحبه چاپ شده از دکتر بستانی عمدتاً سوالاتی که پرسشگر از ایشان می پرسد، درخصوص مباحث ساختاری و روابط صدر و ذیل آیات ،در نحوه ارائه جملات دور می زند و فاقد ارزش هنری میباشد.(حوارات،التفسیرالبنائی، قضایا اسلامیه معاصره،1419، العدد4)

در مقاله: میراث ادبی سید قطب، صرفاً ازجنبه غیردینی به ادبیات به ما هو ادبیات ، به تحلیل آثار سید قطب پرداخته شده است. (کتاب ماه ادبیات، اسفند1390، شماره 59) آنچه به هدف این مقاله بعنوان پیشینه بحث نزدیک است ،مقاله استاد قاضی زاده است.

جناب دکتر قاضی زاده درمقاله ای که درخصوص ویژگی های فن تصویر سازی درقرآن کریم از نگاه سید قطب پرداخته معتقد هستند که:

سید قطب با ارائه کتاب «التصویر الفنی فی القرآن» توانست صاحب سبکی نو شود و راز اعجاز بیانی قرآن را یک گام به جلو ببرد و ابزاری شد تا به کمک آن ویژگی عمومی قرآن را فهمید و بهتر درک کرد. (قاضی زاده، 1389، ص 6) *درک بهتر این کتاب با مطالعه کار بعدی سید قطب که دو سال پس از آن انتشار یافت، بخوبی فهمیده می‌شود. وی در کتاب «مشاهدالقیامه فی القرآن» به ارائه مثال‌های بیشتری از این منظر پرداخت. این کتاب شامل: مناظر حسّی و مادّی نعمت‌ها در بهشت و مناظر حسّی و مادّی عذاب در جهنّم است. نهایتاً سید قطب به تلاش خود د ر جهت ارائه تصویری هنری از قرآن بطور جامع در «تفسیر فی ظلال القرآن» جامه‌ی عمل پوشاند. وی نام این تلاش را «مکتبة القرآن الجدیدة» نهاد و کوشید تا تمامی تحقیقات و بررسی‌ها درباره‌ی زیبایی‌شناسی بیانی قرآن به این مسیر برود و به این جمال و زیبایی از زاویه‌هایی غیر از زاویه‌ی بلاغت معروف که بر اساس معانی و الفاظ است بنگرد.* (همان)

به نظر سید قطب، حدود 3/4 آیات قرآن را تعابیر تصویری و نمایشی تشکیل می‌دهد. (همان، ص 8) از نظر وی سبک قرآن بجز در آیات تشریح، تصویری است و این همان راز اعجاز قرآن است. این اراده حسّی چه بر گونه‌های سنتی بلاغی و چه بر گونه‌های مدرن ادبی تکیه کند موجب انگیزش قوه‌ی خیال مخاطب است. تمامی این عناصر تصویرپردازی از زمینه‌های مکانی و زمانی گرفته تا شخصیت‌پردازی زمانی که عنصر گفت‌وگو را به آن می-افزاید همه‌ی عناصر خیال‌انگیز در آن حاصل می‌شوند.

چون هدف از این مقاله ارائه مثال‌های ملموس از این نظریه می‌باشد از گزارش‌های توصیفی موجود درخصوص امتیازات کار سید قطب که از زبان سایر اندیشمندان چون: خالدی و صبحی صالح ، می‌باشد ، خودداری می‌گردد.

به هر روی جهت ارائه مثال‌های عینی باید گفت: ایشان به جنبه‌های صرفی و نحوی قرآن ورود نمی‌کنند و به عناصر زیبایی‌شناسی متن همچون: تخیل، تجسیم، تشخیص، تشبیه و... می‌پردازند.

1. تخیل: آن است که شاعر امری را که اساساً ثابت نیست، ثابت می‌نماید و ادعایی می‌کند که راهی برای به‌دست آوردن آن نیست و سخنی را می‌گوید که در آن خود را می‌فریبد و چیزی را می‌نماید که دیدنی نیست.(الکواز،1386، ص 370)

استنباط سید قطب در معرفی این قاعده چنین است: تعدادی از صور قرآنی صامت و ساکن عرضه می‌شوند- برای غرض فنی که صُمت و سکون را اقتضاء می‌کند- دو نوع تصویر از نظر وی درقرآن وجود دارد: تصویر حسیّ و خیالی.

به طور مثال در آیه «**و اشتعل الرأس شیباً**» (مریم/ 4) می‌گوید: آیه در بیان تصویری از حرکت خیالی سریع است یعنی شعله‌ور شدن که یک لحظه سر را فرا می‌گیرد و قوه‌ی خیال را تحریک می‌کند، حرکتی که حسّ و خیال را با هم درگیر می‌کند. (سید قطب، 2002 م، 29) یا در آیه: «**ان الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنـة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط**» (اعراف/ 40) تصویر شتری است که می‌کوشد از سوراخ سوزنی رد شود. این تصویر خیالی که تلاش‌های پیاپی بیشتر را تداعی می‌کند باعث می‌گردد تا در نهایت معنای ناممکن بودن در اعماق نهاد نفس و روان پایدار شود. (همان، ص 34)

2. تجسیم: سخن گفتن درباره‌ی مجردات و معنویات در لباس محسوسات و اجسام مادّی را تجسیم گویند.این روش از نظر سید قطب از روش‌های بهتر و زیباتر تعبیری است. زیرا در روش نخست ذهن و ادراک مخاطب ولی در روش دوم حس و وجدان دخیل هست. وی معتقد است تجسیم قرآنی با تشبیه به محسوس فرق دارد. بطور مثال در آیه شریفه «**مثل الذین کفروا**

بربهم اعمالهم کرمادٍ اشتدت به الریح فی یوم عاصفٍ لا یقدرون مما کسبوا علی شیءٍ ذلک هو الضلال البعید» (ابراهیم/ 18) صحنه خاکستری است که باد به شدّت در یک روز طوفانی در آن می‌وزد، قرآن با این صحنه معنی هدر رفتن و بیهودگی اعمال را مجسم می‌کند... سپس با کمک آن احساسات را به اندازه‌هایی تحریک می‌کند که هیچ تعبیر ذهنی صرفی نمی‌تواند اینطور تجسیم کند و آشکارا نشان دهد. (سید قطب، 1412، ج 4 ،ص 2094 با تلخیص) و یا در قرآن کریم در ترسیم شخص مشرک وی را همچون چیزی که ریشه‌ای ندارد تجسیم می‌کند همچون کسی که بسیار تند و سریع با حرکات دردآور و سوزان می‌دود. چنان برق‌آسا فرو می-افتد که کسی نمی‌داند کی و چگونه افتاد، به زمین نرسیده لاشخورها به سرعت لاشه‌ی متلاشی او را می‌قاپند. «**و من یشرک باللّه فکانما خرَّ من السمآء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق»** (حج/ 31).

به راستی هم این آیه فراتر از یک تشبیه است و عملاً مخاطب با یک صحنه‌پردازی روبرو هست. سید قطب در نمونه ای دیگر به ارائه تجسیم معنویات پرداخته و با ذکر آیه شریفه :((**و تزودوا فان خیر الزاد التقوی**)) نتیجه می گیرد که تشبیه تقوی به زاد وتوشه تجسیم معنوی است و یا تشبیه دین الهی به رنگ و صبغه همین طور.(همان ص 80)

3. تشخیص: پوشاندن لباس انسانی بر اندام اشیاء و یا هر مخلوق غیر بشری و بخشیدن صفات بشری به آن‌ها. (عصفور، 1974، ص268 به نقل ازمقاله دکتر قاضی زاده)

«و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرُّ مرَّ السحابِ صنع اللّه الذی اتقن کل شیءٍ انه خبیر بما تفعلون» (نمل/ 88) سید قطب از این آیه نتیجه می‌گیرد که در روز قیامت در حالی که همه در حال هراس و تکاپو هستند، کوه‌ها نیز همچون ابرها به این سو و آن سو می‌روند.

ولی حقیقت این است که این مثال خوبی برای تشخیص و جان‌بخشی نیست زیرا کوه به ابر تشبیه شده که ابر نیز خود دارای صفات بشری نیست. بهتر بود ایشان بر فعل «تمُّر» تأکید می‌کردند.

اما مثال بعدی سید قطب بهتر است «**والصبح اذا تنفس**» زیراکه صبح همچون موجود زنده ای فرض شده که تنفس میکند. و یا درداستان گرفتن الواح از دست هارون توسط موسی (ع) و عصبانی شدن موسی به علت انحراف قوم ،معتقد است که غضب موسی (ع) همچون انسانی فرض شده که سکوت می کند وحرف می زند(همان ص29)

4. تشبیه: قدیمترین تعریف منطقی تشبیه را قدامة بن جعفر، بیان داشته؛

: «تشبیه میان دو چیزی تحقّق می‌یابد که در معناهایی که هر دو را فرا می‌گیرد، و به آن موصوف می‌شوند، شرکت دارند، و در اموری که اتّصاف به آنها مخصوص یکی از آن دو می‌باشد، متمایزند.» (ابن ناقیا بغدادی،ص 14) سید قطب ذیل ایه 29 از سوره مبارکه فتح «...**مثلهم فی التورات و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطئه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع** ...»درخصوص تشبیه می گوید:

«تشبیه فوق در عالم خارج واقع نشده بلکه درصفحه قدرالهی ثابت است و به همین سبب ذکر آنرا درتورات وانجیل پیش از وجود حضرت محمد (ص) و انصارش بر روی زمین آورده است. و در مورد زراعتی که جوانه اش را خارج ساخته و سپس به تقویت آن پرداخته معتقد است که منظور از صاحب این کشت قوی حضرت رسول است .(فی ظلال القرآن ج 6 ص 3333، 1423) یکی از نکات بسیار جالب قابل به ذکر در تکمیل فرمایش سید قطب، عدم وجود استعاره تکراری در قرآن است و همچنین اینکه با تشبیه، مقایسه در پایان جمله متوقف می‌شود اما با استعاره تخیّلات خواننده ادامه پیدا می‌کند تا همه تصاویر و ارتباطاتی را که استعاره دارا است بیابد. (مونیکا وود، 1388، ص 31)

5. تک‌گویی درونی در داستان‌های قرآنی: تک‌گویی درونی، روایتی است که قصد دارد صدای درون شخصیت داستان را منعکس کند. (وود، 1388، ص 48) یکی از بهترین مثال-های آن درقرآن کریم، ندای یونس نبی (ع) در درون شکم ماهی است و یونس را در آن هنگام که خشمگین رفت، و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت، در آن ظلمت‌ها صدا زد: جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم. (الانبیاء/ 87 ، ترجمه مکارم

شیرازی) با همین یک آیه، خواننده تا اندازه‌ای به تجربه شخصیت داستان نزدیک می‌شود و به گونه‌ای حس می‌کند که خصوصی‌ترین افکار شخصیت را به آن‌ها نشان داده است. پیامبری به تنگ آمده، خشمگین و در نهایت گرفتار آمده در تاریکی‌های درون اقیانوس و تاریکی دیگر درون شکم نهنگ که حال با خدای خود تک‌گویی می‌کند. دکتر بستانی نیز دراینجا تنها به اهمیت تسبیح و ذکر خدا اشاره دارد.(بستانی ،1376 ،ج 2، ص 314)

6.قرآن چه وقت از روایت و چه وقت از صحنه در پرداخت داستان‌ها سود می‌جوید:

روایت رشته ای از حوادث دارای نظم است که در جریان قرائت آشکارمی شود و در متن ،ابعاد زمانی و گاه شمارانه دارد. این حوادث باید در تصویر یگانه ای پذیرفته شوند و یک واحد راتشکیل دهند. این واحد یک کل زمانی است ،بدین معناکه از سلسله ای از حوادث متوالی تشکیل شده.خود این کل از مجموعه های متفاوت آغازین ،میانی و پایانی تشکیل شده است .(قائمی نیا ،1393 ص 380)

قرآن در بیشتر موارد، هر گاه داستان مستلزم عملی باشد آن را در صحنه می‌آورد و هر گاه صرف توصیف باشد، به روایت اکتفا می‌کند. به طور مثال در داستان مؤتفکات، به صرف روایت اکتفا می‌کند ولی در داستان موسی(ع) و ماهی، چون عمل‌های زیادی در کار است آن را در قالب صحنه نشان می دهد.البته نه به معنای کاملاً امروزین هنر دراماتیک ،که تمام جزییات صورت وحرکات دست پرسناژها به تصویر کشیده شود بلکه درهمان قالب هنرمتعالی دینی و به قدر ضرورت. ولی در کتاب: *التصویر الفنی* ،تنها دوبار کلمه سرد، به معنی اصطلاحی امروز روایت بکار رفته و نگاه ویژه ای به این موضوع نشده است.

7. توصیف و حرکت به جلو: سؤال این است که داستان‌ها در قرآن چگونه پیش می-روند؟ به طور کلی در قصّه حرکت به جلو به دو شکل صورت می‌گیرد: 1. فیزیکی، 2. عاطفی. در حرکت فیزیکی، پیشروی طرح داستان از آغاز تا پایان است ولی پیشروی عاطفی پیشرفت شخصیت را به جای طرح داستان دنبال می‌کند. (همان، ص 7-66)

ولی از جنبه‌های بسیار جالب قرآن کریم، این است که هر دو تکنیک را با هم به پیش می‌برد. به طور مثال در داستان حضرت ابراهیم و شکستن بت‌ها، این را مشاهده می‌کنید. هم ترتیب توالی داستان رعایت می‌شود و هم در طول داستان ،رشد عاطفی ابراهیم (ع) محوری-ترین شخصیت داستان ،که سرانجام آتش برایش گلستان می‌شود به تصویر کشیده می شود. نتیجه این که داستان فوق پویاست و پویایی داستان تا پایان ماجرا کند نمی‌شود.

خداوند متعال در این داستان؛ شخصیت‌پردازی فیزیکی را به مقدار کم و به دفعات ارائه می‌دهد. به این ترتیب شخصیت مورد نظر قابل توجه‌تر می‌شود. جزئیات یکی یکی و به ترتیب اهمیت ارائه می‌شوند و شخصیت از ضمیر خود آگاه فراتر می‌رود و واقعی می‌شود و لذا پذیرش گلستان شدن آتش برای مخاطب قابل قبول می‌گردد. بهتر بود، مرحوم بستانی، ذیل آیه 69 سوره انبیا، به این موضوع می پرداختند ؛ مرحوم سیدقطب نیز ذیل عنوان :آثارخضوع قصه برای هدف دینی و ترسیم شخصیت ها درقصه به این موضوع نمی پردازد و تنها به قرابت آیات پیشین و پسین با هم و باز تکرار سخن همان اندیشمندان قرون نخستین، در مجموع آثارشان، اکتفا می کند.

8. تکنیک بازگشت به گذشته‌ها در داستان‌های قرآنی: اگر از تکنیک بازگشت به گذشته‌ها خردمندانه استفاده شود ابزار توصیفی با شکوهی است. ما را به گذشته‌ها می‌برد و به ما از شخصیت‌هایی که به خوبی نمی‌شناسیم شناخت می‌دهد. (همان، ص 82)

اگر چند نکته رعایت شود بازگشت به گذشته موفق است:

الف) نباید خواننده بی‌صبرانه منتظر بازگشت به کنش داستانی زمان حال باشد.

ب) نباید در بازگشت به گذشته غرق شد.

ت) نباید فضایی بوجود بیاید که بازگشت به زمان حال داستان سخت شود.

ث) انتقال: در ورود و خروج‌های داستان به گذشته از جملاتی مانند: مرا به گذشته برد، ناگهان به یادم آورد و... به طور مستقیم استفاده نشود.

یکی از نمونه‌های بسیار عالی این تکنیک قرآن در آیات آغازین سوره ی اسراء و در جریان داستان قوم بنی اسرائیل است که مقدمه ی آن با معراج پیامبر و یا دقیق‌تر بگوییم سیر شبانه ی حضرت گره خورده. آنجا که می‌فرماید:

«**ذریـة من حملنا مع نوح**... تا پیش از شروع داستان بنی‌اسرائیل».

چقدر درست از زمان حال که سیر شبانه نبیّ اکرم است به دوران نوح نبی می‌رود و گذشته‌ها را به یاد می‌آورد و سپس به زمان بنی‌اسرائیل می رسد.

در واقع در اینجا داستان گویی قرآن کریم با توصیفی پراکنده و تدریجی در مجموعه‌ای از بازگشت به گذشته‌های کوتاه و ظریف پیش می‌رود. سیر شبانه- ذریه نوح و سایر پیامبران- بنی‌اسرائیل با تأکید بر بخت النصر و کوروش نبی. ولی بهتربود درکتاب: *جلوه های هنری داستان های قرآن*، مرحوم بستانی به سوره اسراء نیز می پرداختند.البته ایشان داستان نوح را در سوره هود بررسی نمودند که ازاین منظر به وضعیت هنری داستان نمی پردازند و به بیان موقعیت ها و رویدادها اکتفامی کنند.(همان ج 1 ص 269 الی 284)

9. توصیف و گفت وگو در داستان‌های قرآن کریم: گفت‌وگوی بی‌واسطه‌ای که گفت-وگوی دو جانبه مستقیم بین دو یا چند شخصیت است، روش طبیعی توصیف نیست زیرا بسیاری از شخصیت‌ها قدرت اظهار نظری را که لازمه‌ی بیان کردن تصاویر نیرومند به خوانندگان است ندارند. (همان، ص 104)

اصولاً گفت‌وگو به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم رخ می‌دهد، گفت‌وگو در محلی رخ می‌دهد و در خلاء روی نمی‌دهد و برای این که صحنه‌ای زنده به نظر برسد، باید در متن گفت-وگو شرکت داشته باشد و به عبارتی گفت‌وگو با چند وقفه توصیفی کامل‌تر می‌شود ولی بهتر است به محل وقوع از طریق گفت‌وگو اشاره شود. یعنی به جای اینکه بگوییم: جنگل تاریک بود، بگوییم: این درخت‌ها دارند خفه‌ام می‌کنند. قبل از اینکه مجبور شوم این جا زندگی کنم باید هفت تیر را روی شقیقه‌ام بگذاری. (همان، ص 104 الی 119 با تلخیص)

درقرآن کریم، شاهد رعایت این تکنیک قرن‌ها پیش از ابراز نظرات نویسندگان غربی هستیم. به طور مثال به جای توصیف گرمای دوزخ به طور مستقیم، به طور غیر مستقیم و با طلب آب از سوی دوزخیان صحنه به تصویر کشیده می‌شود:

«و دوزخیان بهشتیان را صدا می‌زنند که: مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده به ما ببخشید. آن‌ها می‌گویند: خداوند این‌ها را بر کافران حرام کرده است». (اعراف/ 50)

و یا در سوره حدید، به جای اشاره مستقیم به تاریکی دوزخ، صحنه را از خلال گفت-وگو و اشاره به کلمه نور به صورت زیر به تصویر می‌کشد: «همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم به آن‌ها گفته می-شود: به پشت سر خود باز گردید و نوری به دست آورید». (الحدید/ 13) با مراجعه بـه تفسیر *فی‌ضلال*، هیچ گونه اشاره در خصوص آیـه 50 سوره اعراف از این منظر نمی‌یابید. سید قطب آیات 1 الی 15 این سوره را یکجا و خلاصه تفسیر می‌کند و نکته‌ای را در این خصوص ذکر نمی‌کند.

در *التفسیر البنائی للقرآن الکریم* نیز محمود بستانی ذیل آیه 50 سوره اعراف صرفاً به توضیح واضحات پرداخته و نکته خاصی را از منظر هنری ارائه نمی‌دهد. (محمود بستانی، 1380، ج2، ص31- 29)ولی در ذیل آیه شریفه 13 سوره الحدید، وضعیت بهتر است و ایشان به مباحث هنری اشاراتی دارند از جمله با توجه به آیه 12 همین سوره می‌گویند: انتقال از سخن انفاق در آیه 12 به غرض اخروی در آیه 13 برای هدف هنری است و آن ارتباط میان پرستش و انعکاس آن بر مسیر اخروی برای شخص است. در ادامه بیان می‌کنند کـه آیا منظور از نور در آیه حقیقی است یا راز و رمزی کـه آن را حقیقی می‌دانند؟ ولی رجوع به پشت سر برای منافقان را رمزی می‌دانند. (همان، ج 5، ص 480- 478)

البته ایشان می‌توانستند به موقعیت‌های دراماتیک شکل گرفته در این آیات که اساس داستان‌نویسی است اشاره کنند ،که نکته ای بیان نفرموده اند. (لوئیس تورکو، 1389، ص 39)

10. تصویر در قصّه‌های قرآنی:

تصویرسازی و یا تصویرگری که از شاخه های هنرمی باشد در علوم دیگری چون: روان شناسی نیز مدنظر است که درآنجا بر تصویرسازی ذهنی تاکید می گردد که از حیطه این مقاله خارج است ، به عنوان آخرین موضوع بحث و به علت اینکه به نظر می رسد تصویر گری دایره شمول بیشتری نسبت به عناصر قبلی دارد، این مطلب در اینجا ذکر شد تا بتوان پس از آن تحلیل های کامل تری را از فضای بحث ارائه کرد ، به هر روی سید قطب همچنان که درصفحات آغازین نیز اشاره ای کوتاه رفت؛ بارزترین ویژگی هنری داستان درقرآن را تصویرسازی می داند ،که دارای انواعی همچون : قدرت ارائه و احیاکردن،تخییل عواطف و احساسات و ترسیم شخصیت ها می باشد ، وی درتلاش است تا از خلال داستان اصحاب کهف و ولادت حضرت عیسی به نمایش این هنر قرآنی بپردازد، بطور مثال: در خلال ماجرای نهایی مورد گفت وگو در خصوص اصحاب الرقیم که طی آن مردم درتعداد ایشان به اظهارنظر می پردازند؛ می گوید:

بگذارخیال، این مسجد را بزرگ بگیرد.اما مردم،پس از آنکه کار پایان یافت، چنانکه عادت مردم است به نقل اخبار آنها می پردازند و درباره تعداد آنها و تعداد سالهایی که برآنها گذشته اختلاف می کنند.(سیدقطب،ترجمه ویسی،1389 صص 284-289)

در تکمیل نظر سید قطب، توجه خوانندگان محترم به چند نکته سوق داده می شود:

1. داستان در قرآن؛ در خدمت عنصر هدایت و ابلاغ رسالت است. سید قطب، تنها در سوره مبارکه «یوسف» به طور کامل بـه بیان جلوه‌های هنری داستان‌های قرآنی می‌پردازد؛ زیرا در سایر سوره‌ها از ابتدا تا انتهای زندگانی یک پیامبردر یک جا نیامده است.

2.اگرچه در موضوعی چون داستان حضرت موسی (ع) که بیشترین حجم کمی را در میان قصّه‌های قرآن کریم به خود اختصاص داده سخن بسیار رفته ولی یک جا جمع نیست. شاید راز این پرداخت سید به سوره‌ی یوسف (ع) همین باشد. یوسف از نظر تکنیک شخصیت-پردازی از همان کودکی فردی مصمم ترسیم می‌شود ولی زمان می‌برد تا به پختگی کامل دست یابد. بطور مثال در زندان از فرد در شرف آزادی تقاضای سفارش و یادآوری می‌کند. مدت‌ها

می‌گذرد و یوسف(ع) را بعنوان خوابگزار به حضور پادشاه می‌طلبند ولی این بار از ورود به دربار ذوق زده نمی‌شود. وی پیش از هر چیز می‌خواهد تا بی‌گناهی وی اثبات شود.

از اینجای داستان با شخصی مطمئن، آرام گرفته و به کمال رسیده روبرو هستیم. از اینجا تمامی دیگر شخصیت‌ها در پس پرده پنهان می‌شوند (عزیز مصر، زنان قصر و...) همانطور که ملاحظه می‌فرماید تأکید سید قطب در تفسیر *فی‌ضلال* بر عنصر شخصیت‌پردازی در داستان است و از سایر عناصر همچون گفت‌وگو، زمینه،تم و درون‌مایه غافل است. در ماجرای حضرت آدم (ع) نیز به ترتیب توالی پیشرفت خویشکاری ها در سوره‌های: بقره، اعراف، اسراء، طه، حجر و ص، معتقد است . آدم برای انجام مأموریت الهی نیاز به مقدماتی دارد و باید چیزهای زیادی را پیش از شروع مأموریت می‌آموخت. بنابراین خداوند در یک دوره ی مقدماتی او را با دوستی‌ها، دشمنی‌ها و موانع بیشمار، مسیر مأموریتش آشنا کرد. (قاضی‌زاده، همان ،ص 6-25)

جلوه‌های پرداخت به عناصر داستان و بویژه تصویر سازی نیز در اینجا تحلیل نشده و مخاطب نمی‌داند که وجه تمایز داستان وحیانی با داستان هنری صرف در چیست؟ با نگاهی به داستان نوح (ع) نیز از نظر سید قطب، وی شخصیتی دلسوز و خیرخواه اما توأمان قاطع و دلیر می‌باشد که با توجه به آیات ساخت کشتی در سوره‌ی هود، می‌توان به آن رسید. ولی پس از آن جز در لحظه شفاعت فرزند نزد خدا همواره قاطع و جدّی می‌باشد.

3.دکتر بستانی اما در تحلیل قصص قرآن به توالی داستان‌ها عنایت دارد و از نظر جنبه‌های هنری به نکات بیشتری توجه می کند وی در خصوص همین موضوع حضرت نوح (ع) می‌گوید:

لازم به ذکر است که از دیدگاه هنری، خواننده پیش از خواندن پایان داستان، نمی‌تواند به نتیجه‌ای قطعی برسد، بلکه همچنان نسبت به سرنوشت قوم نوح در حال تردید به سر می‌برد. این تردید بدان سبب است که داستان به زبانی هنرمندانه ساخته شده است. (محمود بستانی، 1376، ص 2- 491)

ایشان در ادامه به زاویه دید داستان اشاره می‌کنند و اذعان دارند با توجه به شروع داستان از وسط رویدادها آن هم به گونه‌ای مبهم و پیچیده این موضوع در پیش‌بینی آینده داستان و یا عدم آن تأثیرگذار است.

نکته دیگری که در کار محمود بستانی، مشهود است، یافتن دلایلی برای توجیه هدف اصلی داستان می‌باشد. بدین معنا که اگر هدف اصلی داستان نوح (ع) انذار و عذاب دردآور است ،این موضوع چگونه در طول داستان پی‌ریزی شده است. از دیگر نکات وی در داستان که خارج از نکات هنری به آن‌ها توجه دارد، مفاهیم علم روان‌شناسی، تربیت اجتماعی و... می‌باشد. به تصویرسازی نیز در کار بستانی توجه شده و به آن اشاراتی دارد. از جمله در همین داستان اخیر مورد گفت‌وگو می‌گوید:

نکته قابل توجه این است که داستان پس از بیان دو تصویر برونی به توصیف احساسات درونی مستکبران پرداخته و به ویژه در این توصیف از مفعول مطلق نیز استفاده کرده (استکبر و استکباراً) داستان بدین وسیله می‌خواهد تأکید کند که اوصاف برونی قوم نوح(ع) (قرار دادن انگشتان در گوش‌ها و پوشاندن صورت با لباس) با اوصاف درونی آن‌ها (دشمنی و استکبار) هماهنگی دارد. (همان، ص 497) اشکال کار مرحوم بستانی پرداختن به موارد بسیار بدیهی و بیان واضحات می‌باشد. صفحات متعددی از کار ایشان در کتاب: *جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن* ، صرف همین موضوع شده که درخلال بحث به آنها اشاره شد. در نهایت ایشان در داستان نوح (ع) به صرف اظهار تنها یک نکته هنری از عناصر داستانی می‌پردازد و آن عنصر گفت‌وگو (دیالوگ) می‌باشد.

خصوصیت هنری دیگر داستان آن است که حقایق فوق را از طریق نقل یعنی از زبان خدا بیان نمی‌کند، بلکه آن‌ها را از طریق گفت‌وگو یعنی گفت‌وگوی نوح و قومش بیان می‌کند و یا حتی گفت‌وگوی نوح و قومش را مستقیماً نقل نمی‌کند، بلکه آن را از طریق شکایت نوح به خداوند ارائه می‌دهد. به عنوان مثال، نوح خطاب به خداوند می‌گوید: من به قوم خودم چنین و چنان گفتم. (همان، ص 502) که نکته ای بسیار اسا سی در تحلیل دیالوگ است ، درپایان داستان حضرت یوسف (ع) خداوند متعال به یک نتیجه گیری شگرف می پردازد: «**لَقَدْ كَانَ فِي**

قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لأولِي الألْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»[1]

تأکید بر عبارت «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى» می‌باشد.

این‌ها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسمانی است، و) با کتب آسمانی پیشین هماهنگ است.

نتیجه آنکه دیالوگ‌های داستانی قرآنی افزون بر افترا نبودن تصدیق‌کننده کتب آسمانی پیشین در تمامی قسمت‌های تحریف نشدة آنهاست. در آیه مورد اشاره ،مطلب بسیار جالبی جهت موضوع این پژوهش وجود دارد: هم یک قصه قرآنی هست، هم در آن به کلمه: حدیث وسخن گفتن، اشاره شده و هم خاصیت این از نوع دیالوگ مطرح است و آن واقعی بودن داستان های قرآنی است. علامه «طباطبایی»، نیز معتقد است خداوند متعال در این آیات به اخبار غیبی تحدّی کرده است و از این جهت اخبار حضرت مریم(س) را از اخبار غیبی شمرده است که در عصر نزول قرآن اثری از این اخبار در دست نبود.

از منظر هنری نیز انتظار می‌رفت مرحوم «بستانی» در «التفسیر البنائی للقرآن الکریم» در خصوص این آیات نکاتی را مطرح بفرمایند که به هر دلیل ذیل هیچ کدام از آیات مورد اشاره در سوره‌های «آل عمران» و «یوسف» به نکته خاصی اشاره نکرده‌اند. در «قصص القرآن الکریم دلالیاً و جمالیاً» از همین نویسنده نیز باز در خلال تحلیل هنری داستان حضرت یوسف(ع) آخرین آیه مورد بحث آیه 57 سورة «یوسف» می‌باشد و پس از آن تنها چند صفحه نتیجه‌گیری‌های کلی بعمل آمده است.

«سیّد قطب» نیز در «التصویر الفنی فی القرآن» تنها اشاره‌ای کلی به وحیانی بودن این داستان دارد. (همان ،ص 168)

در «تفسیر فی ضلال» نیز «سید قطب» ذیل آیه 44 از سورة مبارکه «آل عمران» از منظر هنری به موضوع نگاه نمی‌کند که علاوه بر نظر علامه «طباطبایی» که ذکر شد وی

[1] . سوره یوسف/ آیه 111.

احتمال دیگری را مطرح می کندو آن اینکه این موضوع از اسرار هیکل بوده که افشاء نمی‌شده است و شنیدن آن نیز مباح نبوده است (سید قطب ،1408 هـ.ق ،ج 1، ص 396) در داستان حضرت یوسف (ع) نیز از این منظر به داستان نگاه نکرده است. (همان، ج 4، صص 1952-1969)

و یا در داستان حضرت آدم (ع) مرحوم «سید قطب» در کتاب «التصویر الفنی فی القرآن» تنها یک بار به داستان حضرت آدم (ع) و آن هم از خلال سوره «اعراف» می‌پردازد و بطور مختصر، تنها به ذکر یک نکته اشاره می‌کند که طی آن به مناسبت داستان ارائه شده در سوره با آیات بعدی آن می‌پردازد، وی می‌گوید آیات 49 و 43 این سوره در ارائه با آن خروج هم‌آهنگی دارد،

پس گویی این بازگشت مهاجران و برگشت غریب‌شدگان از دار نعیم است. و انگار آنان سزاوار بازگشت بوده‌اند و بهشت را به ارث برده‌اند، چون از فرمان شیطان سر برتا فتند؛ پس از آن که پیروی از او سبب خروج (از بهشت) شد. (سید قطب، مترجم: زاهد ویسی، تصویرسازی هنری در قرآن، ناشر: آراس، 1389، صص 7- 263)

به هر شکل و با توجه به مثال های ارائه شده در کار مرحوم بستانی و سید قطب ورزیدگی هنری در نشان دادن و پرداخت به فنون نویسندگی داستان در سوره های قران به شکلی ملموس مشاهده نمی‌شود.

شاید بهتر بود دکتر بستانی به جای این همه پرداختن به توضیح واضحات همین موضوع را از منظر جزئیات مؤثر در داستان و اینکه جزئیات چگونه داستان را هدایت می-کنند، نگاه می‌کردند. کاش ایشان از این منظر بیشتر به قرآن کریم نگاه می‌کردند که قرآن چگونه روایت می‌گوید و چگونه نشان می‌دهد؟

در خصوص صداهای متضاد در متن سخن می‌گفتند.البته این بدان معنا نیست که سید قطب به ایقاع موسیقی در آثارش توجه نداشته است. در خصوص تکنیک جالب قرآن در باره ی استعاره‌ها و اینکه در حد متعادلی از آنها بهره جسته و نه در حدی که متن را خفه کند، سخن

می‌گفتند. بدیهی است که شخصیت‌های داستان خود را از طریق صحبت‌ها و اعمالشان نشان می‌دهند. صریح نشان دادن شخصیت پیامبران درقرآن باعث شده تا خواننده به جای تماشای صحنه‌ها وارد در داستان شود و در دنیای شخصیت‌ها زندگی کند واین تصویرسازی قابل توجه است.

نتیجه‌گیری:

هرچه علم پیشرفت می کند جنبه های جدیدی از اعجاز بیانی قرآن روشن می شود .با عرضه فنون معاصر بیان داستانی به قرآن علاوه بر اینکه به خوبی در می یابیم قرآن از آن تکنیک ها در روایت و بیان قصه ها، سود برده است شاهد سبک ویژه ی وحیانی قرآن در استفاده از آنها هستیم .

در همان حال درموارد متعددی به برتری واضح کلام وحی در بهره مندی از صنعت های نوین روایتی نسبت به نظرات معاصرین می توانیم باشیم. سخنان دکتر بستانی و سید قطب، در مورد فنون هنری موجود در قرآن یک شروع خوب است ولی موارد زیادی در آنها مغفول مانده که جای کاربیشتری رامی طلبد. امید که مقاله ی حاضر در تشویق علاقه مندان به مطالعات و تحقیقات هنری قرانی ، آنها را در پیمودن راه های تازه، یاری کند.

منابع:

1. بستانی محمود.(1376) ترجمه: موسی دانش، پژوهشی در جلوه های هنری داستانهای قرآن، مشهدمقدس ، بنیادپژوهشهای اسلامی استان قدس رضوی،

2. پرویني خلیل (1379) تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن، تهران، فرهنگ گستر

3. تورگو لوئیس ،(1389) گفت وگو نویسی در داستان، ترجمه: پریسا خسروی سامانی، اهواز. نشر رسش

4 . سیدقطب،(1389) تصویر سازی هنری در قرآن، ویسی زاهد،سنندج، نشرآراس

5 . عباسی مهرداد(1383) نگرش ساختاری به سوره های قرآن، کتاب ماه دین شماره 78-9،صص 3الی7

6 . قائمی نیاعلیرضا،(1393) بیولوژی نص،تهران،پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

7 . قاضی‌زاده، کاظم (1389) سید قطب و نظریه تصویر هنری در قرآن، مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث،سال هفتم ،ش 14

8 . قاموس قرآن،(1371) سید علی اکبرقرشی،دار الکتب الاسلامیة،

9 . قرآن کریم، (1387) ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، قم، چاپ و صحافی شعر

10 . الکواز محمد کریم،(1386) سبك‌شناسی اعجاز بلاغی قرآن، / سید حسین سیدی، تهران نشرسخن

11 . گفت وگو با تنی چند از اندیشمندان، (1390)، میراث ادبی سید قطب، کتاب ماه ادبیات،شماره59،از 102 تا 108

12 . میرصادقی جمال ،(1390) عناصر داستان، تهران، انتشارات سخن

13 . وود مونیکا ،(1388) توصیف در داستان ترجمه نیلوفراربابی، اهواز،نشر رسش

14 . ابن ناقیا بغدادی، (1374) ترجمه الجمان فی تشبیهات القرآن، / سید علی میر لوحی،مشهدمقدس، آستان قدس

15 . بستانی محمود، (1380) التفسیرالبنائی للقرآن الکریم، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد مقدس، 5جلدی.

16 . الخطاوی رسام (1427قمری) مشاهد الجمال القصصی فی القرآن الکریم :سید قطب و البستانی انموذجاً،المنهاج،العدد44 ،الشتا،ص156 الی ص180

17 . سید قطب.(1412و1413 قمری) فیظلال القرآن، بیروت ، دارالشروق

سیدقطب،(2002م) التصویرالفنی فی القرآن، دارالشروق